

تسامح در نقادی

محمد حواد صاحبی

تهور در نقد

برادر عزیز، نویسنده کثیرالتألیف، جناب آقای رسول جعفریان باقلم نقادانه خویش به بررسی بخشی از مقاله «ستیزها و آمیزها در روند اندیشه توحیدی» پرداخته‌اند.

آن مقاله، فرازی از سلسله مقالات «مبانی اندیشه اصلاح طلبی در جهان اسلام» است که توسط اینجانب تحقیق و نگاشته و در کیهان اندیشه درج می‌گردد. بنده، ضمن سپاسگزاری از عنایت این دوست پرشور، بجا می‌دانم یادآوری نمایم که گرچه تهور و بی‌باکی اقتضای دوران جوانی است، اما در نقد اندیشه‌ها، همواره ره احتیاط باید پویید. واژگان به نظر می‌رسد، احتمال داده می‌شود، گمان می‌رود، و... شاید در این موارد برای مانند ایشان به صواب نزدیک تر باشد.

مناسب است جناب جعفریان خلاصه انتقادشان را که در ضمن چند جمله، در صدر مقاله آورده‌اند، هم اینک با تأمل مرور کنند تا خویش دریابند که چگونه بی‌گدار به آب زده‌اند؛ آنجا که اینجانب نوشته‌ام: «شاید اندیشه‌ها و باورهای گروه‌هایی همچون مرجئه در این زمینه بیشترین خدمت را به امویان کرده باشد، زیرا مرجیان بر این باور بوده‌اند: که اقرار ظاهری اهل قبله برای مؤمن

راستی آیا نویسنده جوان و پرتلاش ما، با آگاهی از آثار مربوط به این رشته، این سخن را نوشته‌اند؟!

با آنکه در بسیاری از کتابهای ملل و نحل، و برخی کتب کلامی شیعه از کهنه و نو، تصریحاً و یا تلویحاً این مضمون آمده است. ای کاش دوست ما، دست کم کتاب «المقالات و الفرق» تصنیف سعد بن عبدالله اشعری قمی که از مستندترین و کهن‌ترین کتابهایی است که تاکنون در تاریخ مذاهب اسلامی و فرقه‌های شیعه نوشته شده و نویسنده آن از مشهورترین علمای شیعه و به گفته شیخ طوسی از اصحاب امام حسن عسکری (ع) بوده را مطالعه می‌نمودند و اینگونه با قاطعیت سخنی را انکار نمی‌کردند.

سعد بن عبدالله اشعری می‌نویسد: «چون علی (ع) کشته شد، جزاندکی که از شیعیان او بشمار می‌رفتند و از زمان درگذشت رسول خدا به امامت او قائل بودند، دیگر متابعان وی با پیروان طلحه و زبیر و عایشه فراهم آمده، و بامعاویه بن ابی سفیان دسته واحدی را تشکیل دادند، ایشان توده مردم و قومی فرومایه بودند که از پیروان پادشاهان و حکام غالب وقت بشمار می‌رفتند. خاصه گروهی که به معاویه پیوستند، این دسته، همه اهل قبله را که ظاهراً اقرار به اسلام می‌نمودند، مؤمن و مسلمان دانسته و امید بخشایش و آمرزش آنان را داشتند، از این رو جمله ایشان را مرجئه خوانده‌اند.»^(۱)

اگر کتابی که با نام فرق الشیعه نوبختی، منتشر شده است، غیر از المقالات و الفرق اشعری قمی باشد، شبیه همین عبارت نیز در آن آمده است.^(۲)

بودن افراد، کافی است و ارتکاب گناه به ایمان زبانی نمی‌رساند، همانگونه که کفر، به طاعت از میان نمی‌رود. همچنین، اظهار نظر درباره افراد فاسد و گناهکار و حکم به جهنمی بودن آنها عملی نارواست، برای اینکه این امور مربوط به روز بازپسین است و حکم آن با خداست.»

«به همین جهت مرجئه، درمنازعات میان یاران علی (ع) و عثمان، بی‌طرفی خود را اعلام داشتند. در جنگ بین معاویه و علی (ع) نیز هیچکدام از طرفین متخاصم را محکوم نکردند.»
ما در آن مقاله با اشاره به تسامح مرجئه در برابر شرک و کفر و بی‌رنگ کردن نقش عمل درزندگی و اجتماع مسلمانان و سوء استفاده قدرت طلبان از عقاید آنان نوشتیم: «مجموعه این عقاید و گسترش آن در جامعه به سود رژیم اموی بود و به همین جهت مرجئه را فرقه حکومتی بنی‌امیه می‌خوانند و...»

تصریح کتابهای ملل و نحل

جناب آقای جعفریان بعنوان انتقاد نگاشته‌اند: «در هیچکدام از این کتابها [ی ملل و نحل] تصریحی و یا حتی اشاره‌ای به نسبت میان این فرقه و یا سران آن بادولت بنی‌امیه نشده و آنچه در این باره آمده صرفاً از نتیجه گیریهای مؤلف محترم است.»!!

و افزودماند: «آنچه ما پس از این خواهیم گفت: این است که آن نقلها چنین نتیجه‌ای را دربر نداشته و برعکس، شواهد تاریخی دال بر آن است که فرقه مرجئه از دسته‌های ضداموی در جامعه بوده‌اند.»!!

بر تبلیغات سوء و ناسالمی هستند که بیشتر آنها را اهل حدیث ساخته و به نسلهای بعد منتقل کرده‌اند».

در پاسخ عرض می‌شود. که گرچه لزوماً چنین نبوده است!! زیرا ما تنها به کتابهای ملل و نحل بسند نکرده‌ایم، اما این نکته را هرگز نباید از یاد برد که در هر علمی در درجه نخست باید از کتابهای مربوط به آن، بهره گرفت، همچنانکه در فقه، اصول، فلسفه و تاریخ، چنین باید کرد. و این ادعا که کتابهای مربوط به فرقه‌های مذهبی، متکی بر تبلیغات سوء و ناسالم است درباره متون تاریخی، حدیثی و ادبی نیز صادق می‌باشد، بنابراین چیزی از ارزش آن نمی‌کاهد، بلکه این محقق روشن بین است که بامعیار و ضابطه باید به نقادی بپردازد و سره از ناسره را باز شناسد و خود را به حقیقت نزدیک نماید.

احادیث چندان هم معمول نیست

ناقد محترم، در بخش بعدی نوشتار خود دچار تناقض گویی شده‌اند: در یک جا اظهار داشته‌اند: «نوشتار ما درباره مرجئه، به معنای تأیید این فرقه نیست، مرجئه از نظر امامان شیعه مطرود بوده و آنها صریحاً محکوم و طرد شده‌اند. بنابراین نقل آوردن از ائمه در نفی مرجئه ربطی به این بحث ندارد».

اما چند سطر بعد، مرقوم داشته‌اند: «اهل حدیث بر ضد چندین فرقه مطالب فراوانی

محقق دانشمند، دکتر محمدجواد مشکور که از فرقه شناسان مشهور معاصر ما هستند، و عمری را در این راه سپری نموده‌اند و برخی از کتابهای مربوط به این رشته را احیاء کرده‌اند، در چند اثر خویش، حاصل مطالعات خود را آورده‌اند که چون مضمون همه یکسان است به حواشی و تعلیقات ایشان بر الفرق بین الفرق بسنده می‌شود. آقای مشکور در این باره می‌نویسد: این فرقه در اثر واکنش حملاتی که شیعیان و خوارج بر بنی‌امیه می‌کردند پیدا شدند و بر این عقیده بودند که بر امت اسلام واجب است که به سلطه بنی‌امیه گردن نهد و حکم به کفر و شرک ایشان را تا روز قیامت به تأخیر اندازد.

مرجئه اهمیت خاصی به ایمان می‌دادند و آن را مقدم بر عمل و کردار می‌دانستند* و می‌گفتند که با وجود داشتن ایمان، گناه، زبانی نمی‌رساند، چنانکه طاعت با کفر سودی نمی‌بخشد، باسقوط دولت بنی‌امیه سبب سیاسی ای که موجب پیدایش این فرقه شده بود از میان رفت و بحثهای آن فرقه متوجه به عقایدی شد که رأس آنها مسأله ایمان و کردار (عمل) و گناهان کبیره و صغیره بود، زیرا می‌گفتند: واجب است حکم درباره مرتکب کبیره تا روز جزا به تأخیر افتاد. (۳)

بنابراین آن نص صریح کهن‌ترین و مستندترین کتاب ملل و نحل، آنهم از دانشمندی شیعی، و این هم برداشت و نظر یک متخصص معاصر. شبیه این متن را می‌توان در بسیاری از کتابهای قدیم و جدید یافت.

ناقد محترم فرموده‌اند: «شناخت عقاید فرقه‌های اسلامی، لزوماً نباید متکی به کتابهای فرق و مذاهب باشد، زیرا این کتابها نوعاً متکی

* این عقیده تطبیق شود. بارساله پولس به عبرانیان باب یازدهم که درباره ایمان است.

میکائیل -صلی الله علیهما- فعل مافعل و ارتکب ما ارتکب ممانهی الله عنه و یحتجون بان النبی -صلی الله علیه وآله- قال: امرنان نقاتل الناس حتی یقولوا: لاله الا الله و هذا قبل ان یفرض سائرہ الفرائض وهو منسوخ.^(۵)

پیامبر (ص) فرمود: دو گروه از امت من، بهره‌ای از اسلام ندارند:

قدریه و مرجئه!

سپس ایضاح می‌افزاید

به گروهی که این حدیث را نقل کرده‌اند گفته شده: مرجئه چه کسانی هستند؟

گفتند: کسانی که می‌گویند: ایمان، گفتاری است که با کردار ربطی ندارد. آنچه آنان می‌اندیشند، این باور است که اگر یکی از ایشان پدرش، مادرش، فرزندش، دخترش، برادرش و خواهرش را بکشد و یا آنان را با آتش بسوزاند، یا زنا، دزدی و یا آنچه قتل را که خدا حرام گردانیده است مرتکب شود، یا کتابهای آسمانی را بسوزاند، و کعبه را خراب کند و مردگان را از گور بیرون کشد، یا گناه بزرگی را که خداوند از آن نهی کرده است انجام دهد. این چنین کارها هرگز سبب تباهی ایمانش نمی‌شود و از مسلمانی بیرون نمی‌رود و هنگامی که او با زبان به شهادتین اقرار کند، ایمان خویش را کمال بخشیده و ایمانش مانند ایمان جبرئیل و میکائیل (ص) شده است. و هر چه بخواهد انجام داده و از آنچه خدا نهی کرده سرباز نمی‌زند، و احتجاج می‌کنند به اینکه پیامبر (ص) گفته: فرمان داده شده به ما به اینکه مبارزه کنید تا آنکه مردم بگویند لاله الا الله در حالی که این سخن پیش از آنکه سائر فریاض واجب گردد صادر شده و منسوخ شده است.

ساخته‌اند و همه آنها را از زبان پیغمبر (ص) ملعون و مطرود خوانده، و از اینرو یقیناً نباید همه یا بیشتر آن روایات درست باشد».

در این که برخی از احادیث مجعول و پرداخته اغراض شخصی، گروهی و سیاسی است تردیدی نداریم اما آن مقدار که مورد استناد ما قرار گرفته، از شمار احادیثی است که از طریق امامیه نیز به ما رسیده است. برای نمونه فضل بن شاذان که از مشایخ حدیث و ثقات و معتمدین محدثین اواسط قرن سوم هجری امامیه و فقیه و متکلمی جلیل القدر و از اصحاب حضرت جواد و امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهم السلام بوده بلکه به نوشته بعضی از حضرت رضا علیه السلام نیز روایت نموده و جلالت او کالشمس فی رابعة النهار واضح و آشکار است و حاجتی به اقامه بیینه و برهان ندارد^(۶) در کتاب الايضاح آورده است:

و منهم المرجئه الذین یروی منهم اعلامهم مثل ابراهیم النخعی و ابراهیم بن یزید التیمی و... قال: ان النبی -صلی الله علیه وآله- قال صنفان من امتی لیس لهما فی الاسلام نصیب، القدریه والمرجئه.

فقیل لهم: ما المرجئه؟

قالوا: الذین یقولون الايمان قول بلا عمل واصل، ما هم علیه انهم یدینون بان احدهم لودیح اباه و امه و ابنه و بنته و اخاه و اخته و احرقهم بالنار او زنی، او سرق، او قتل النفس التي حرم الله، او احرق المصاحف، او هدم الكعبة، او نبش القبور، او اتی ای کبیره نهی الله عنها ان ذلك لا یفسد علیه ایمانه و لا یخرجه منه و انه اذا اقر بلسانه بالشهادتین انه مستكمل الايمان، ایمانه کسایمان جبرئیل و

همانند نیستند.

اززید بن علی روایت کرده‌اند که گفت: من از قدریه که گناهان خویش را به خدا می‌بندند و از مرجئه که فاسقان را به عفو الهی امیدوار می‌سازند بیزارم.^(۸)

شواهد تاریخی

ناقد محترم، برای اثبات ادعای خویش شواهدی تاریخی را آورده‌اند که واقعاً شگفت‌آور است، بویژه برای کسانی که آشنایی مختصری با تاریخ داشته باشند، چنانکه ایشان از دو قیام ضد اموی نام می‌برند که مرجئه با آن همکاری داشته‌اند: یکی قیام «عبدالرحمن بن محمد بن اشعث» و دیگری قیام «یزید بن مهلب». با اینکه اگر نویسنده، مختصر توجهی می‌فرمودند، در می‌یافتند، که این دو تن خود از فرمانداران و فرماندهان و سرداران بزرگ اموی بوده‌اند، جنگها، جانفشانیها و تلاشهای آنان برای حفظ و ثبات حکومت بنی‌امیه در تاریخها ثبت شده است. درباره عبدالرحمن بن محمد بن اشعث نوشته‌اند: «کان فی اول امره من قواد الامویین» او حتی برای استواری مخالفان بنی‌امیه لشکر کشیها کرده و پس از جنگ با خوارج بعنوان کارگزار حکومت اموی درری گماشته شده، و پس از آنکه حجاج به حکومت عراق منصوب گردیده، از طرف این ستمگر خونریز به سرکوبی شیب خارجی برانگیخته گردیده^(۹) و در پی آن بعنوان عامل حجاج برسیستان برگزیده شده است. انگیزه قیام وی علیه حجاج ناکامی او در جنگ با مخالفان حکومت اموی، و برخی از رقابتها و از همه مهمتر

قد روی محمد بن الفضل عن ابيه عن المغيرة بن سعيد عن ابيه عن مقسم عن سعيد بن جبیر قال: «المرجئة يهود هذه الامة. وقد نسخ احتجاجهم قول النبي -صلى الله عليه وآله حين قال: بنى الاسلام على خمس، شهادة ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله، و اقام الصلوة و ايتاء الزكوة، و حج البيت و صوم شهر رمضان.^(۱۰)

از سعید بن جبیر روایت شده است که گفت: مرجئه یهود این امت هستند، و احتجاج آنان با این گفته پیامبر نسخ شده است، هنگامی که فرمود: اسلام بر پنج پایه بنا شده است: شهادت به اینکه خدایی جز خدای یکتا نیست، و اینکه محمد (ص) فرستاده خداوند است، و همچنین پدا داشتن نماز، پرداختن زکات، بجای آوردن حج، و روزه رمضان. در جوامع حدیثی دیگر نیز در این باره احادیثی نقل شده است که به برخی از آنان بسنده می‌گردد.

عن ابی الحسن علی بن موسی -علیه السلام- عن ابيه عن اباائه -عليهم السلام- قال: قال رسول الله -صلى الله عليه وآله- صنفان من امتی لیس لهما فی الاسلام نصیب: المرجیه والقدریه.^(۱۱) امام رضا (ع) از پیامبر (ص) نقل کرده است که آن حضرت فرمود: دو گروه از امت من، بهره‌ای از اسلام ندارند: مرجیه و قدریه.

عن ابی جعفر -علیه السلام- ما اللیل باللیل و النهار بالنهار اشبه من المرجیه بالیهودیة و لا من القدریه بالنصرانیة.^(۱۲)

امام باقر (ع) فرمود: شبی باشب دیگر، و روزی با روز دیگر، آن اندازه که مرجیان با یهودیان و قدریان با نصرانیان شبیه هستند،

قدرت طلبی او بوده است. (۱۱)

این عبدالرحمن، همان کسی است که مخفی گاه مسلم بن عقیل را به عبیدالله بن زیاد نشان داد. (۱۲) چون پدرش از یاران ابن زیاد بود، عبدالرحمن بعدها در کنار مصعب علیه مختار جنگید و زندانیان طرفدار مختار را به قتل رسانید. (۱۳)

پس از شکست مصعب به خدمت خلیفه اموی درآمد، و در رأس کوفیانی بود که به امر فرمانروای اموی به جنگ خوارج در نزدیکی اهواز رفته بودند. پس از آن عبدالرحمن از سوی حکومت بنی امیه به حکومت ری منصوب گردید، (۱۴) با انتصاب حجاج به حکومت عراق، او که می‌بایست تحت فرمان حجاج باشد، بنا به دستور حجاج با خوارج درگیر شد، و پس از شکست و پیش آمدهای فراوان به کوفه گریخت و پنهان شد، اما حجاج او را امان داد. (۱۵)

روابط حجاج با او نخست دوستانه بود و حتی پسر حجاج باخواهر عبدالرحمن ازدواج کرد و خودخواهی و سخت‌گیریهای حجاج، از یک سو، و تکبر و تفرعن عبدالرحمن از سوی دیگر، این دوستی را به خصومت مبدل ساخت.

عبدالرحمن که به نجیب زادگی خود می‌بالید، معتقد بود که برای ریاست از همه امیران شایسته‌تر است. (۱۶) به هر حال قدرت طلبی و خودخواهیهای حجاج و عبدالرحمن، عامل کینه میان آن دو گردید. (۱۷)

طبیعی است که اطراف این حکام اموی تعدادی از توجیه‌گران فساد که بیشتر باتمسک به عقیده ارجاء، جنایات آنان را موجه نشان می‌داده حضور داشته‌اند و حفظ موقعیت خود را در حفظ

موقعیت حاکم جائر می‌دانسته‌اند، از اینرو در برابر خطرهایی که او را تهدید می‌کرده است وی را پشتیبانی می‌کرده‌اند، چنانکه هم در قیام عبدالرحمن بن محمد بن اشعث، مرجئه همین کار را کردند و هم در قیام یزید بن مهلب.

یزید بن مهلب، خود فرماندار خراسان از سوی عبدالملک بن مروان اموی بود، پس از آنکه حجاج به فرمانروایی عراق منصوب شد، یزید بن مهلب از پذیرش او امر حجاج اکراه داشت، و حجاج که او را رقیب خود می‌پنداشت، طی نامه‌هایی، عزل وی را از عبدالملک خواستار گردید، ولی عبدالملک از این کار سر باز می‌زد و یزید را وفادار به خویش می‌دانست. سرانجام عبدالملک به اصرار حجاج، یزید را برکنار کرد.

میزان دل‌بستگی این سردار اموی به خاندان بنی‌امیه به اندازه‌ای بود که هنگامی حصین بن منذر به او گفت: خلع تو کار حجاج است و گرنه امیر مؤمنان (عبدالملک) باتو نظر خوب دارد، بمان و مقاومت کن، پاسخ داد: ما خاندان از اطاعت برکت یافته‌ایم و من نافرمانی و مخالفت را خوش ندارم. (۱۸)

پس از درگذشت عبدالملک، یزید مورد توجه فرزند او سلیمان بن عبدالملک بود، بدین جهت از سوی وی به کار جنگ، نماز و خراج عراق گماشته گردید. حتی پس از آنکه توسط حجاج دستگیر و بازداشت شد، با نیرنگ گریخت و نزد سلیمان رفت و مورد توجه و عنایات خاصه او قرار گرفت، بگونه‌ای که گفته‌اند: هرگاه هدیه‌ای برای او می‌آوردند نیمی را به یزید می‌بخشید. (۱۹)

درگیری او با حجاج برسر حفظ و کسب قدرت، موقعیت، در حکومت اموی، سبب یک رشته

منازعاتی شد که بالتبع اطرافیان هردو را دربرمی گرفت.

درحقیقت این مرجیان توجیه گر، به قول معروف، از هول حلیم خود را دردیگ انداختند.

ثابت قطنه، شاعر مرجی و اموی

دوست دانشور ما همین اشتباه را درباره شاعر مرجی مسلک، ثابت قطنه مرتکب شده‌اند و مرقوم داشته‌اند: «زمانی که یزید بن مهلب برضد حکومت بنی‌امیه شورید (۱۰۲ هـ) برخی از مرجئه در قیام او شرکت کردند از کسانی که در این شورش شرکت داشت، شاعر معروف «ثابت قطنه» بود، او زمانی در فتوحاتی که در شرق اسلامی جریان داشت شرکت می‌کرد».

جناب ایشان دقت نفرموده‌اند که یزید بن مهلب، به فرمان حکومت اموی، به فتوحات در شرق اسلامی سرگرم بوده، و به عنوان سردار سپاه در جبهه فرماندهی می‌کرده. ثابت قطنه نیز به عنوان شاعر دربار اموی، موظف بوده سربازان مسلمان را علیه نیروهای بیگانه تهییج و تشجیع نماید.

ناقد محترم نیز نوشته است: «ابوالفرج اصفهانی «ثابت قطنه» را از مرجئه دانسته، از این ثابت قطنه شعری نقل شده که به وضوح نشان می‌دهد، عقیده مرجئه درباره تسامح نسبت به افراد خاص، حداقل در مرحله آغازین بدان دلیل بوده که در ظاهر ابهام وجود داشته و در مورد آنان بحث و درگیری بوده است، اما در جایی که دلیل روشن و بین برای آنها بوده صریحاً موضع می‌گرفته‌اند.»

شگفت آن است که ناقد گرامی در مطالعه شتاب داشته، زیرا اولاً، گفته خود ابوالفرج

و باز همانطور که گفته شد، چون توجیه‌گران مرجی مسلک، پیرامون این حکام بودند، خود را در حکومت آنان ذی‌نفع می‌دانستند، از اینرو بطور طبیعی در این ستیزها مشارکت داشتند.

بنابراین حضور کسانی چون ابورؤبه که از سران مرجئه بوده‌اند، به هواداری از این حکام اموی، خود دلیلی بر بهره‌گیری حکام اموی از مرجیان است. گویا دوست عزیز ما، حتی همان بخش از تاریخ را که بدان ارجاع داده‌اند، به دقت نخوانده‌اند، زیرا در همانجا آمده است: «یزید بن مهلب سران اصحاب خویش را، پیش فراخواند و به آنها گفت: چگونه است که ما به طرف مقابل یعنی لشکر مسلمة شبیخون زنیم؟ سمیدع، و ابورؤبه که از سران مرجئه بود، نپذیرفتند. یزید گفت: وای بر شما! باور می‌دارید که بنی‌امیه به کتاب و سنت عمل می‌کنند؟ در صورتی که از وقتی که بوده‌اند آن را از میان برده‌اند... و قول آنها در پذیرش کتاب خدا و سنت پیامبر، هیچ ارزشی ندارد. پس ممکن است در این کار بر شما پیشدستی کنند، از اینرو باخدعه نابودشان کنید! من بنی‌مروان را دیده‌ام! به خدا کسی را مکارتر و زیرک‌تر از این ملخ زرد، یعنی مسلمة، ندیده‌ام!

ابورؤبه و سایرین گفتند: رأی ما این نیست که چنین کنیم، مگر آنکه چیزی را که گفته‌اند از ما پذیرفته‌اند، رد کنند. (۲۰)

سرانجام آتش جنگ شعلهور شد و اینان را نیز دربر گرفت. بنابراین قیام اینها یک قیام اصلاحی نبود، بلکه قیامی قدرت طلبانه بود،

هدف شاعر را روشن نماید. و از این گذشته دلخواه که نمی‌شود، شعری را ترجمه و تفسیر کرد. این شعر را با مقدمه ابوالفرج در اینجا بطور کامل نقل می‌کنیم تا ببینید، ترجمه و برداشت ناقد محترم تا چه اندازه دور از واقع است.

ابوالفرج نوشته است:

هنگامی ثابت قطنه با گروهی از خوارج و مرجئه در خراسان، دور هم گرد آمده بودند و مجادله می‌کردند، او جانب مرجیان را گرفت و در آن مجلس این قصیده را در باب عقیده ارجاء سرود و خواند:

..... -

يا هِنْدُ فَاسْتَمِعِي لِي إِنَّ سِيرَتَنَا
أَنْ نَعْبُدَ اللَّهَ لَمْ نَشْرِكْ بِهِ أَحَدًا
نُرْجِي الْأُمُورَ إِذَا كَانَتْ مَشْبَهَةً
وَنَصَدِّقُ الْقَوْلَ فِيمَنْ جَارَ أَوْعَدَا
الْمُسْلِمُونَ عَلَى الْإِسْلَامِ كُلِّهِمْ
وَالْمَشْرِكُونَ أَشْتَوُوا دِينَهُمْ قَدًّا.
وَلَا أَرَى أَنْ ذَنْبًا بَالِغٌ أَحَدًا
مِنَ النَّاسِ شِرْكًَا إِذَا مَا وَحَدُوا الصَّمَدَا
لَا تَسْفِكُ الدَّمُ إِلَّا أَنْ يَرَادَ بِنَا
سَفَكُ الدَّمَاءِ طَرِيقًا وَاحِدًا جَدًّا
مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ فِي الدُّنْيَا فَإِنَّ لَهُ
أَجْرَ التَّقَى إِذَا وَفَى الْحَسَابَ غَدَا
وَمَا قَضَى اللَّهُ مِنْ أَمْرِ فَلَيْسَ لَهُ
زَدٌّ وَ مَا يَقْصُ مِنْ شَيْءٍ يَكُنْ رَشَدًا
كُلَّ الْخَوَارِجِ مُخْطِ فِي مَقَالَتِهِ
وَلَوْ تَعَمَّدَ فِيمَا قَالُوا وَاجْتَهَدَا
أَمَّا عَلِيُّ وَعِثْمَانُ فَإِنَّهُمَا
عَبْدَانِ لَمْ يُشْرِكَا بِاللَّهِ مَدْعَبِدَا

اصفهانى را پیش از شعر و در تارک صفحه کتاب اغانی ندیده اند ، آنجا نوشته:

و «هوشاعر فارس شجاع من شعراء الدولة الامويه و كان في صحابة يزيد بن المهلب و كان يوليه اعمالا من اعمال الثغور» (۲۱)

ناقد محترم اگر پیش از شعر، این جمله اغانی را مطالعه می‌کردند که ابوالفرج با صراحت او را بعنوان شاعری رزمنده و شجاع که از شعرای دولت اموی و از اصحاب یزید بن مهلب بوده معرفی کرده است، بعید بود که اینگونه وی را مرجی ضد اموی قلمداد کنند. و بویژه آنکه ستایش او از نصر بن سیار که به قول برادر عزیز ما حاکم اموی و مدافع حکومت بنی‌امیه بوده است، سند دیگری است در این باره.

لطف و نکویی نصر بن سیار، به ثابت قطنه و ستایش ثابت از نصر در این شعر نمایان است. ترجمه شعر چنین می‌باشد:

ای نصر، پسر سیار، من کاری را - که به سبب آن بر پیشینیان خویش سبقت گرفتی به یاد دارم... - من کاری را که آنها در باره‌ام گفته بودند - مرتکب نشده بودم - و جامه خویش را نیالوده بودم - و نسبت به پیشوایی که اطاعت او می‌باید کرد - نافرمانی نکرده بودم - و ننگی نیاورده بودم... (۲۲)

وثانیاً شعر ثابت قطنه را که یکی از اسناد مهم تاریخی درباره عقاید مرجئه می‌باشد و مورد استناد بسیاری از پژوهشگران مسلمان و نامسلمان قرار گرفته است، خراب نمی‌کردند.

جناب جعفریان، نمی‌دانم این شعر را از اغانی نقل کرده‌اند و یا از مصادر دست‌چندم. این شعر در مجموع، گویای باورهای مرجیان است. تقطیع و آوردن برخی از ابیات نمی‌تواند

می‌شوند، عثمان و علی به کوششهایشان - نمی‌دانم کدامیک از آن دو، وارد معرکه شدند، خدا می‌داند به چه چیز آن دو احضار می‌شوند - و هر بنده‌ای بزودی با خدای خویش جداگانه دیدار می‌کند.

در این شعر این باور نیز تأکید شده است که سرنوشت آن جهانی مردم را پیشاپیش نمی‌توان معین کرد و باید آن را به حکم خدا وا گذاشت. و در حقیقت نشانگر موضعگیری آنها علیه خوارج و معتزله می‌باشد، زیرا همانگونه که در پیش گفته شد، خوارج بر ایمان قلبی تنها، ارجحی نمی‌نهادند، و مرتکب کبیره را جزء مؤمنان بشمار نمی‌آوردند و معتزله، و از جمله واصل بن عطاء، مرتکب گناه کبیره را نه مؤمن و نه کافر، بلکه در میان کفر و ایمان می‌دانستند، بگونه‌ای که اگر طاعت کند مؤمن و اگر کفر ورزد به کفر نزدیکتر شود.

درباره حکومت امویان، مرجئه معتقد بودند که فرمانروایی ایشان به خواست خدا بوده و به همین جهت حکومت آنان مشروع است، حتی اگر گناهای مرتکب شده باشند. فقط باید با کسانی مبارزه کرد که بر روی مسلمانان شمشیر می‌کشند که در این عبارت مقصود آنان خوارج است. (۲۴)

ملاحظه می‌فرمایید که این شعر مؤید و بلکه دلیلی است بر همان قول مشهور که ما آن را نقل کرده‌ایم. گمان بنده آن است که ناقد محترم شعر را به دقت و از روی منبع اصلی مورد مطالعه قرار نداده‌اند، و گرنه گرفتار چنین برداشت خلاف واقعی نمی‌شدند، اینجانب به برداشتهای نویسندگان مختلف از این شعر، مراجعه کرده و

وكان بينهما شغب و قد شهدا
شق العصا، و بعين الله ما شهدا
يُجزى علي و عثمان بسقيهما
ولست أدري بحق آية و زدا
الله يعلم ماذا يحضران به
و كل عبد سيلقى الله منفرداً (۲۳)

ای هند! از من بشنو که روش ما - آن است که بندگی خداوند را کنیم و کسی را انباز او قرار ندهیم - ما حکم کارها را، هنگامی که مورد اشتباه باشد به تأخیر می‌اندازیم - و در باره کسی که ستم کرده، یا گمراه شده سخن به راستی می‌گوییم - همه مسلمانان بر اسلام اتفاق دارند - و مشرکان از هم گسیخته و در دینشان فرقه فرقه‌اند - ما هیچ گناهی را نمی‌بینیم که احدی از مردم را به سرحد شرک برساند، هنگامی که آنان خدا را به توحید و یگانگی پذیرفته باشند. ما خون کسی را نمی‌ریزیم مگر آنکه بخواهد خون ما را بریزد - کس در آن صورت دفاع یگانه طریق هموار است - هر کس در دار دنیا از خدا بترسد، برایش - اجر و پاداش پرهیزگاران خواهد بود، هنگامی که فردای قیامت به حسابش رسند - آنچه قضای خداوند باشد هیچکس نمی‌تواند آن را بازگرداند - و آنچه را که خدا اراده کند، سبب رشد می‌شود - همه خوارج در گفتارشان به خطا رفته‌اند - حتی اگر در آنچه گفته‌اند تعبد داشته و اجتهاد ورزیده باشند - اما علی و عثمان، دو بنده‌ای بوده‌اند که هرگز شرک نورزیده‌اند - و هنگامی که میان آن دو درگیری بروز کرد - آن دو، ناظر تفرقه مسلمانان بودند و در محضر خدا آنچه را که شاهد بودند واقع گردید - پاداش داده

مرجئه گویند: چون کسی به امامت مسلمانان انتخاب شد باید هرچه حکم کند بپذیرند. این فرقه یاران بنی امیه بودند و این مذهب برای تأیید خود کامگیهای ایشان اختراع شد. معتقد به آن مذهب را مرجی گویند. دلال با سخن خود به هزل، مرجئه را تخطئه کرده است. (۳۶)

جنگ قدرت بود نه اعتقاد

پس اگر حکامی چون عبدالرحمن بن محمد بن اشعث و یزید بن مهلب که خود از کارگزاران و فداییان حکومت اموی بودند، بر سر تقسیم قدرت با حاکمی از بنی امیه نزاع و درگیری داشتند و یا اگر توجیه‌گران فسادی همچون ابو روهه و ثابت قطنه، با نام مذهب و هنر، به پیروی از اربابان خویش، در این منازعات شرکت می‌جستند، نباید حرکت آنها را اصلاحی و ضدفساد و ظلم اموی تلقی کرد.

برخی از آنها مؤمنان ساده‌اندیشی بوده‌اند که ایمان، گفتار و کردارشان مورد بهره‌برداری باند فاسد اموی قرار می‌گرفت، و برخی دیگر، محافظه‌کاران، دنیاپرستان، و فرصت‌طلبانی بودند که به هیچ آیین و دینی پایبند نبودند، تنها برای حفظ قدرت و موقعیت به هر آیین و مسلکی تمسک می‌جستند، چنانکه ابراهیم نخعی که ناقد او را از امویان و ضد مرجیان خوانده‌اند و در واقع درست هم هست زیرا به روایت ابن سعد در طبقات: ابراهیم نخعی همواره در گفتار خویش مرجیان را بدعتگذاران می‌نامید و افراد را از نشست و برخاست با آنان برحذر می‌داشت و آنان

همه چیز را دریافته‌اند، که ناقد محترم ما از آن سرباز زده است. برای مثال احمد امین مصری که در تاریخ وادیات عرب دستی دارد، برداشتی جز این نداشته است.

ما حتی در همان مقاله به لطیفه‌ای از کتاب اغانی استناد جستیم، آنجا که آورده است: مردی شیعی با مردی مرجی نزاع می‌کردند، بین خود قرار گذاشتند نخستین کسی که پیدا شود بین ایشان حکم باشد، اتفاقاً دلال (که مردی ظریف و بذله‌گو بود) پیدا شد، بدو گفتند ای ابوزید! کدام یک از این دو مذهب بهتر است؟ شیعی یا مرجی؟

دلال گفت: نمی‌دانم جز اینکه بالای من شیعی و پایینم مرجی است. (۲۵)

دانشمند محقق مرحوم دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی در شرح این جمله دلال آورده‌اند: مرجئه طایفه‌ای بودند از مسلمانان که در زمان خلافت معاویه بن ابی‌سفیان بین مسلمانان پیدا شدند و عقیده داشتند جمیع اهل قبله همین که به ظاهر به اسلام اقرار کنند، مؤمنند و ارتکاب کبایر به ایمان ضرر نمی‌رساند، هیچ کس حق ندارد در دنیا در باب جهنمی بودن کسانی که مرتکب گناهان کبیره می‌شوند حکم بدهد و باید حکم این اشخاص را به روز قیامت موکول کرد، این موکول کردن و تأخیر حکم را ارجاء نامیدند و مأخوذ است از آیه ۱۰۶ سوره التوبه «و آخرون مرجون لامرالله، اما یعد بهم و اما یتوب علیهم والله علیم حکیم» یعنی: و قومی دیگر هستند و کارشان به خدا باز گذاشته شده است، یا ایشان را عذاب می‌کند و یا توبه می‌دهد و خدا دانا و حکیم است.

ولی طرفداران ارجاء در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز، دوباره، دستگاه خود را تقویت بخشیدند. (۳۱)

وجه اشتراک اندیشه‌ها

این نکته را نیز باید به یاد داشت که تشابه میان اندیشه‌های برخی از متفکران، متکلمان، و فقیهان مسلمان با باورهای اهل ارجاء سبب شده است تا آنان را مرجی تلقی نمایند، چنانکه ابوحنیفه و جهم بن صفوان بعنوان مرجی، معروف شده‌اند. البته خیلی هم دور از واقع نیست، ولی این گروه با مرجیان سیاسی و اموی فرق می‌کنند، لذا، فرقه‌شناسان در تقسیم‌بندی‌هایی که برای مرجئه کرده‌اند، آنها و پیروانشان را از دیگران جدا نموده‌اند. (۳۲)

از آنجا که بررسی آراء و افکار اینان، و وجه تشابه عقایدشان با مرجیان مجالی واسع می‌خواهد، ما آن را به فرصتهای آینده موکول می‌کنیم و به مناسبت بحث، در ادامه سلسله مقالات «مبانی اندیشه اصلاح‌طلبی» بدان خواهیم پرداخت.

به هر حال آنچه قابل خدشه نیست و همه محدثان، مورخان و متکلمان، با آن متفق هستند تسامع مرجئه در برابر شرک و فساد است که این عقیده دستاویز سیاسی محکمی برای حکومت‌های فاسد آن دوران شده است و اگرچه افکار این فرقه نه تنها تا قرن سوم هجری بلکه تاکنون در حوزه اندیشه اسلامی حضور داشته، ولی با فروپاشی سلطنت امویان دیگر بعنوان تشکیلات و مذهب حکومتی و دولتی مطرح نبوده است.

بی‌تردید، سهل‌انگاری آنان نسبت به عقیده و اعمال مردمان و تأخیر حکم هر فاسد و فاجر به روز قیامت، و در نتیجه بی‌رنگ کردن نقش عمل،

را از خوارج خطرناک‌تر می‌شمرد و از اهل کتاب منفورتر می‌دانست (۳۷) اما همین شخص، نخست، خود، جزء اصحاب عبدالرحمن بن محمد اشعث (۳۸) و آنگونه که فضل بن شاذان روایت کرده است از سران مرجئه، بوده است. (۳۹)

اصولاً مذهب برای حکام فاسد و پیروان و یاران آنان ابزار بوده است، اینان گاه از افراد و افکار اهل ارجاء بهره‌گیری می‌کردند و گاه در رقابت بر سر ریاست و حکومت، آنان را هتک می‌نمودند.

مرجی مسلکان نیز وقتی در منازعات و جنگ قدرت، می‌خواستند بر حکام اموی سخت بگیرند و از آن امتیازی کسب کنند، کارهای امویان را بعنوان دخالت در امور شخصی و دینی بندگان خدا و سختگیری بی‌مورد، مذمت می‌کردند، و بسنده بودن ایمان قلبی و تأخیر حکم گناه تا روز قیامت را همچون سلاحی علیه آنان به‌کار می‌گرفتند، در گیربها و سخنان میان حارث بن سریج و نصر بن سیار و دیگران از این نوع بوده است. (۴۰)

و لذا چندان مبنای اعتقادی خالص نداشته است همچنان که پیش از این یاد کردیم ثابت قطنه، شاعر مرجی، با آب و تاب از همین نصر بن سیار اموی ضد مرجی ستایش می‌کند.

نوشته‌اند حجاج نیز در آغاز، خود از مجامع مرجئه پشتیبانی می‌کرد، ولی ددمنشی و رفتار زشت او، بویژه دشنام دادن به حضرت علی (ع) و واداشتن مردم به این کار ناروا بعنوان شرط وفاداری به امویان، چون نوعی قضاوت درباره عمل افراد بشمار می‌آمد و خلاف عقیده مرجیان بود، برخی از مؤمنان آنان را علیه خود برانگیخت.

«مرجئه نیز نخست یک حزب سیاسی بی طرف بوده، زیرا هنگام بروز فتنه میان مسلمین کناره گیری اختیار نمودند. ابن عساکر گوید: آنها اهل شک بودند، زیرا در وقت قتل عثمان همه در حدود، متفرق و مشغول جنگ بودند، چون به مدینه برگشتند مردم را چند دسته مختلف دیدند، به آنها گفتند ما شما را در حال اتحاد و یگانگی گذاشته بودیم، اینک می بینیم در حال اختلاف هستید، بعضی می گویند عثمان مظلوم، و جمعی قاتل هستند که علی اولی و احق از دیگران است، ما هر دو آنها را خوب می دانیم هیچ کدام را تصدیق یا تکذیب نمی کنیم، خداوند روز قیامت درباره آنها حکم خواهد داد. از این بیان معلوم می شود که آنها نخست حزب سیاسی بودند که خود را بی طرف معرفی کرده، داخل فتنه و خونریزی نمی شدند. اختلاف ناشی از خلافت بوده که اگر خلافت در کار نمی بود شیعه یا خوارج ظهور نمی کردند، بنابراین مرجئه هم بوجود نمی آمدند. کلمه مرجئه از لفظ ار جاء اخذ شده، معنی آن امهال و تأخیر و درنگ است. مقصود آنها تأخیر حکم درباره متخلفین است، به این معنی کسانی که بخونریزی مبادرت کرده اند اگر خوب و اگر بد در واپسین به جزای عمل خود خواهند رسید، ما لایق حکم درباره آنها نمی باشیم، خدا بهتر می داند. بعضی هم می گویند کلمه مرجئه از رجاء و امید است زیرا آنها می گویند معصیت با ایمان ضرر ندارد. چنانکه طاعت با کفر سودی ندارد، بنابراین هر مؤمنی که مرتکب معصیت می شود بمغفرت و آمرزش خداوند امیدوار است ولی اشتقاق کلمه از تأخیر و درنگ مناسبتر است. چون خوارج علی و عثمان را تکفیر، و شیعیان

آنها به اندازهای که ثنوی مذهبیان و معتقدان به تثلیث و حتی بت پرستی را، بدان دلیل که شاید در قلب خویش خدا را باور داشته باشند، و یا پروردگار، آنان را نیز مورد رحمت خود قرار دهد، در دایره اسلام و مذهب جای دادن، برای گروهی جاذبه دارد، از اینرو این عقیده آنان مورد توجه برخی از متعصبان مسیحی و یهودی قرار گرفته، چنانکه گلدزیهر، و فان فلوتن، از این جهت آنان را ستوده اند!

فلوتن پس از شرحی درباره مرجئه می نویسد: «برخی از آنها گام فراتر می نهند و بر عقیده توحید یک معنی اخلاقی و دینی عمیقی می گذارند، عقیده آنها در توحید، اعتراف قلب به وحدانیت خدا است نه زبان، جملات زیر را به یکی از رؤسای مرجئه جهم بن صفوان، رازدار حارث بن سربج نسبت می دهند.

ایمان یک پیمان پنهانی در قلب است، هر چند به زبان اعلان کفر دهد، بی پرهیز بت پرستی کند یا یهودی و مسیحی شود (۳۳) در شهر اسلام پرستش صلیب کند و آگهی به تثلیث دهد، چون در همین حال بمیرد، شخص مؤمنی است و ایمان کامل به خداوند تبارک و تعالی دارد، دوست خداوند تبارک و تعالی است و در بهشت جای دارد بنابراین جهم می گوید اسلام صحیح و ایمان به حق یک چیز واحد است و طبیعی است که پیروان اینگونه عقاید با نظر تحقیر به فرایض عملی دین اسلام می نگرند و وظایف شخصی خود را نسبت به اطرافیان و معاشرین خود واجبتر از احکام تمام کمال قرآن می دانند»...!! (۳۴)

مرجیان در نگاه متفکران معاصر مسلمان

دانشمند و نویسنده شهیر مصر، احمد امین درباره مرجئه این تحلیل را ارائه کرده است:

ابوبکر و عمر و عثمان را تکفیر می کردند، هر دو هم بنی امیه را تکفیر می نمودند. بنی امیه هم تمام آنها را گمراه و کافر می دانستند. هریکی از آن دستها هم خود را ذی حق و مخالفین را کافر مطلق می پنداشتند. مرجئه در قبال آنها ظهور کرده که با همه مسالمت می نمود. هیچ یک از آنها را کافر نمی دانست، زیرا همه «لا اله الا الله، محمد رسول الله» را می گویند و هر سه کلمه شهادت را به زبان آورده و مسلمان شمرده می شوند، اگر هم خطاکار باشند، خدا بهتر از راز نهران آنان آگاه است. چنین معلوم می شود بیطرفی آنها به نفع بنی امیه بوده، اگرچه آنها در صف بنی امیه داخل نشده و با قوه شمشیر آنها را تأیید نمی کردند، ولی سکوت آنها باعث تأیید بنی امیه شده بود. با تمام اینها حکومت و خلافت بنی امیه را مشروع و مطابق حق می دانستند. اساس این عقیده نخست از یاران پیغمبر پیدا شده بود، زیرا گروهی از اصحاب در آخر روزگار عثمان از مداخله در شئون ملت و کشمکش داخلی خودداری کرده بودند، ابوبکر و عبدالله بن عمر و عمران بن الحصین از آنها بودند، ابوبکر چنین روایت کرده بود که پیغمبر فرمود: فتنههایی حدوث خواهد کرد، هر که در آن فتنها بنشیند بهتر از آن است که راه برود و هر که با درنگ برود بهتر از آن است که شتاب کند. هر که دارای شتر یا گله گوسفند باشد بهتر است که دنبال شترهای خود برود و از مداخله در کشمکش خودداری کند، هر که مزرعه داشته باشد بهتر است بکشت و کار مشغول شود. یکی از مردم پرسید: ای پیغمبر! اگر انسان شتر و گوسفند یا مزرعه نداشته باشد چه کند؟ پیغمبر فرمود: شمشیر خود را کشیده به

سنگ بزند تا بشکند، آنگاه کنار برود.

خودداری از مداخله در فتنه و جنگ داخلی که ما بین مسلمین واقع می شود اساس مذهب مرجئه شده بود، بحث مذهبی فرقه مرجئه نیز با عقیده سیاسی آنها توأم بوده، بحث در ماهیت کفر و ایمان و تعریف مؤمن و کافر است. خوارج در عقیده خود غلو و افراط کرده مخالفین خود را کافر دانسته و هر گناه کبیره را کفر پنداشته بودند، شیعیان نیز مخالفین خود را تکفیر کرده و امامت را یکی از ارکان دین شمرده اند، مرجئه عقیده آن دو فرقه را در معرض بحث گذاشته، ایمان را عبارت از شناختن خدا و پیغمبر دانسته و با خوارج که معتقدند به اینکه فرض و خودداری از گناه کبیره هم جزو ایمان است مخالفت نمودند. همچنین با شیعه مخالف بودند که می گویند اعتقاد به امامت و طاعت امام جزو ایمان است. بنابراین هر که به خدا و پیغمبر ایمان بیاورد و مرتکب گناهان کبیره بشود. در نظر مرجئه مؤمن محسوب می شود. بعضی از مرجئه افراط کرده و می گویند ایمان در قلب و تابع نیت انسان است، حتی اگر انسان در صورت ظاهر کافر باشد یا اینکه در کشور اسلامی بدون ترس دین یهود را اختیار کند یا بت پرست و مسیحی بشود باز هم اگر در باطن عقیده اسلامی داشته باشد مؤمن محسوب می شود، ولو اینکه ظاهراً با عقیده کفر بمیرد، زیرا تشخیص ایمان بسته به لطف خداوند است و خدا بهتر می داند که اهل بهشت کدامند، بنا براین مرجئه قائل به عقیده باطن اشخاص می باشند، عمل ظاهری را دلیل عقیده حقیقی نمی دانند، مذهب آنها با عقیده سیاسی کاملاً موافقت داشت، آنها هیچیک از گروه بنی امیه و

شدند. در آن عصر فکر شیعی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام الهام می‌گرفت، نقطه مقابل فکر مرجئه بود، ولی بدبختانه در اعصار اخیر فکر مرجئه در لباس دیگر در میان عوام شیعه نفوذ کرده است و...» (۳۸)

مرجیان در فرهنگ نامه‌ها

با توجه به نصوص حدیثی، کلامی و تاریخی یادشده، نه تنها متفکران شیعه و سنی از دیرباز تعاریف مشابهی از عقاید، افکار و رفتار فرقه مرجئه، به دست داده‌اند، بلکه این تعبیر، به فرهنگها و کتابهای معاصر نیز راه یافته است، بی‌مناسبت نیست در اینجا چند نمونه از آنها را پیوست این مقاله گردانیم:

در فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین آمده است: مرجئه، فرقه‌ای از مسلمانان که در زمان خلافت معاویه بین مسلمانان پیدا شدند و عقیده آنان این بود که جمیع اهل قبله همین که به ظاهر به اسلام اقرار کنند، مؤمنند و ارتکاب گناه به ایمان ضرری نمی‌رساند. هیچکس حق ندارد در دنیا در باب جهنمی بودن کسانی که مرتکب گناهان کبیره شده‌اند حکم دهد. و باید حکم این اشخاص را به روز قیامت موکول کرد. این تأخیر حکم را ارجاء نامیدند و مأخوذ است از این قسمت از آیه ۱۰۷ سوره التوبه: «و آخرون مرجون لامرالله اما یعذبهم و اما یتوب علیهم، واللہ علیم حکیم».

عقیده مرجئه درباره امام این است که چون کسی به امامت مسلمانان انتخاب شد باید هر چه گوید پذیرفت. این فرقه در حقیقت یاران معاویه و

شیعه و خوارج را تکفیر نمی‌کردند، بلکه «اخطل» (شاعر مسیحی) و ملل مسیحی و یهود را تکفیر نمی‌کردند، زیرا قلب را مرکز ایمان دانسته و می‌گفتند هیچکس از راز نهانی انسان آگاه نیست. (۳۵)

دکتر حسن ابراهیم حسن در تاریخ سیاسی اسلام می‌نویسد: در حقیقت این گروه از حکومت بنی‌امیه رضایت داشتند و با شیعه و خوارج مخالف بودند. با وجود این در عقاید خود تا حدی با محافظه‌کاران یعنی اهل سنت موافقت داشتند.

عقاید مرجئه با عقاید درباریان اموی و طرفدارانشان موافقت داشت، چنانکه هیچ کس از شیعه و خوارج نمی‌توانست با آنها زندگی کند. مسیحیان و دیگر مردم غیرمسلمان نزد آنها اهمیت یافتند و به مقامات عالی رسیدند، این مسیحیان پابند مقاصد و منافع خود بودند و با مقتضیات زمان هماهنگ بودند و باد از هر سو می‌وزید بدانسو می‌رفتند. (۳۶)

شهید مطهری می‌نویسد: «ظایفه‌ای در میان متکلمین بودند بنام مرجئه که بحمدالله منسوخ شدند. اینها می‌گفتند که ایمان اگر درست شد، عمل هیچ اثری ندارد، این هم البته ریشه سیاسی داشت: اینها در زمان بنی‌امیه بودند، و بنی‌امیه اینها را تأیید می‌کردند، اینها بدینوسیله می‌خواستند اعمال سائسین بنی‌امیه و سلاطین بنی‌امیه را تصحیح کنند. این مطلب را من نمی‌گویم تاریخ می‌گوید. می‌گفتند آقا ایمانت درست باشد، ایمان که درست بود عمل مهم نیست. عمل کردی کردی، نکردی نکردی، عمل چیزی نیست.» (۳۷)

«خوشبختانه با انقراض بنی‌امیه منقرض

می‌گویند، و چون شیعه و خوارج به واسطه حرکات ناپسند امویان و دخالت دادن عیسویان در کارها از ایشان تنفر شدید داشتند، مرجه اسباب تقویت کار بنی‌امیه شدند و تا این خاندان روی کار بودند، آن فرقه نیز اعتباری داشتند، ولی همین که بساط دولت اموی برچیده شد مرجه هم از اهمیت افتادند.^(۴۱)

در عین حال علی‌رغم این همه نصوص و ادله حدیثی، کلامی، تاریخی باز هم اگر دوست عزیز ما بر دریافت متفکران مسلمان خرده بگیرند و نظریه تازه‌ای اظهار فرمایند، عیب نیست، فقط تقاضای ما این است که به صرف دو سه برداشت شتابزده، اینگونه با صراحت و قاطعیت نگویند «که در هیچکدام از این کتابها، تصریحی و یا حتی اشاره‌ای به نسبت میان این فرقه و یا سران آن با دولت بنی‌امیه نشده است!»

طرفداران حکومت آل ابوسفیان بودند.^(۳۹)
دکتر سید جعفر سجادی در کتاب فرهنگ معارف اسلامی در این باره می‌نویسد: مرجه فرقه‌ای از فرق بزرگ اسلامند که گویند اگر کسی ایمان داشته باشد، معصیت او را زیان ندارد، و اگر کافر باشد اعمال خوب او سود ندهد.

بهر حال این فرقه به مناسبت حملات شیعیان و خوارج بر بنی‌امیه بوجود آمد و اطاعت در برابر بنی‌امیه و عدم تکفیر آنان را اعلام کردند.

وجه تسمیه این فرقه به این نام آن است که آنان ایمان را بر عمل مقدم داشتند و یا به عبارت دیگر عمل را مؤخر از ایمان می‌دانستند.^(۴۰)

دانشمند فقیده، عباس اقبال آشتیانی نیز افزون بر این تعاریف آورده است: عقیده (مرجه) کاملاً به منفعت معاویه و جانشینان او بود، به همین علت مرجه را فرقه حکومتی بنی‌امیه

یادداشتها

- ۱- المقالات والفرق، سعد بن عبدالله ابی خلف اشعری قمی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۱، ص ۵.
- ۲- فرق الشیعه نوبختی، ابومحمد حسن بن موسی (نوبختی) با ترجمه و تعلیقات، محمد جواد مشکور، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی تهران، ۱۳۶۱، ص ۱۳ و ۱۴.
- ۳- الفرق بین الفرق، ابومنصور عبدالقاهر بغدادی، با ترجمه و تعلیقات دکتر محمد جواد مشکور، انتشارات اشراقی، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۷، ص ۳۷۱.
- ۴- ریحان‌الادب، میرزا محمد علی خیابانی، ج ۶، ص ۳۶.
- ۵- الايضاح، فضل بن شاذان نیشابوری (متوفای ۲۶۰هـ)، با تحقیق سید جلال‌الدین حسینی ارموی (محدث)، انتشارات دانشگاه، تهران، ۱۳۶۳، ص ۴۵ و ۴۶.
- ۶- همان مأخذ، ص ۴۷.
- ۷- جامع‌الآخبار، با مقدمه و تحقیق حسن مصطفوی، ۱۳۴۱هـ. مرکز نشر کتاب، ص ۱۸۸.
- ۸- همان مأخذ، ص ۱۸۹.
- ۹- تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، آدام متز، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۳۱ به نقل از ابن مرتضی، ص ۱۲.
- ۱۰- دائرةالمعارف، بطرس بستانی، دارالمعرفه بیروت، لبنان، ج ۱۱، ص ۵۶۰.
- ۱۱- تاریخ یعقوبی، ابن واضح یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۲۲۹ و ۲۳۰.

- ۱۲- تاریخ الطبری، ابی جعفر محمد بن جریر الطبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالتراث، بیروت، ج ۵، ص ۳۷۳.
- ۱۳- همان مأخذ، ج ۶، ص ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۶.
- ۱۴- همان مأخذ، ج ۶، ص ۱۷۱ و ۱۷۲.
- ۱۵- شرح این جنگها را در طبری، ج ۶ مطالعه کنید.
- ۱۶- تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۴۹.
- ۱۷- همان مأخذ، ج ۶، ص ۳۲۷.
- ۱۸- همان مأخذ، ج ۶، ص ۳۹۳-۳۹۵.
- ۱۹- همان مأخذ، ج ۶، ص ۴۴۸-۴۴۳.
- ۲۰- همان مأخذ، ج ۶، ص ۵۹۳.
- ۲۱- الاغانی، ابوالفرج الاصفهانی، بیروت، دارالفکر للجمع، ۱۹۷۰م- ۱۳۹۰هـ، ج ۷، جزء ۱۳، ص ۴۹.
- ۲۲- تاریخ الطبری ج ۷، ص ۵۶ و ۵۷.
- ۲۳- الاغانی، ابوالفرج اصفهانی، شرح و تحقیق: استاد عبدالله علی مهنا و استاد سمیر جابر، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۰۷هـ، ج ۱۴، ص ۲۶۲ و ۲۶۳.
- ۲۴- از توضیحات آقای دکتر مشکور در کتاب: فرهنگ فرق اسلامی، ص ۴۰۵ بهره بردام، افسوس که در این کتاب شعر ناقص نقل گردیده و ترجمه دارای اشتباهاتی است.
- ۲۵- گزیده ترجمه و شرح الاغانی، محمد حسین مشایخ فریدنی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۴۲۱.
- ۲۶- همان مأخذ، ص ۴۲۷.
- ۲۷- طبقات، ابن سعد، ج ۶، ص ۳۷۳ و ۳۷۴.
- ۲۸- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۹ و ۲۳۰.
- ۲۹- الايضاح، فضل بن شاذان نیشابوری، ص ۴۵.
- ۳۰- تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۱۰۰-۹۴.
- ۳۱- ر.ک: فرهنگ فرق اسلامی، دکتر محمد جواد مشکور، آستان قدس رضوی، ص ۴۵.
- ۳۲- ملل و نحل شهرستانی، حاشیه ابن حزم، ص ۱۸۶.
- ۳۳- تاریخ شیعه و علل سقوط بنی امیه، فان فلوتن (مستشرق آلمانی)، ترجمه سید مرتضی هاشمی، انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۲۵، ص ۷۴. به نقل از ابن حزم، مخطوط لیدن، ج ۲، ورق ۱۱، چاپ قاهره، ج ۴، ص ۲۰۴، ۱۳۳۰هـ.
- ۳۴- همان مأخذ، ص ۷۴.
- ۳۵- فجر الاسلام، احمد امین، ج ۱، ص ۲۲۵-۲۲۸.
- ۳۶- تاریخ سیاسی اسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات جاویدان، تهران، ج ۱، ص ۴۲۰.
- ۳۷- ده گفتار، مرتضی مطهری، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ص ۹۹ و ۹۸.
- ۳۸- عدل الهی، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۵۷، ص ۲۱۳.
- ۳۹- فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۶۲، چاپ پنجم، ج ۶، ص ۱۹۴۹.
- ۴۰- فرهنگ معارف اسلامی، دکتر سید جعفر سجادی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۲۰۶.
- ۴۱- خاندان نوبختی، عباس اقبال آشتیانی، کتابخانه طهوری، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۷.

